

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره صالحان

در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی

مجلس چهارم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعَنَةَ  
عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَقَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تُخَيِّبَ بَيْنَ ذَيْنِ وَذَيْنِ مُنَيَّتِي؛ فَحَقَّقْ رَجَائِي وَاسْمَعْ دُعَائِي،

يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَأَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ.<sup>۱</sup>

«ای پروردگار من! من به واسطه معرفتی که به تو پیدا کرده‌ام و جایگاه و وضعیتی و موقعیتی خود را در ارتباط با تو به درستی دریافته‌ام که من چه هستم و تو که هستی و چه هستی، حال که به این مرتبه رسیدم این امید و اطمینان در من حاصل شده است که تو مرا نسبت به آرزویم که همان وصال و قرب به تو و وارد شدن در حریم تو است، سرافکننده و سرشکسته و خائب و خاسر نمی‌گردانی.»

---

۱- مصباح‌المتهجّد و سلاح‌المتعبّد (دعا أبو حمزه ثمالی)، ج ۲، ص ۵۸۴.

## معنای لغوی «مُنَى» و «أَمَلٌ»

«مُنِيَّةٌ» و «مُنَى» با «أَمَلٌ» تفاوت دارد و به معنای نهایت خواست انسان و آن آرزوی نهایی و نهانی اوست. أمل به مطلق خواست و میل گفته می‌شود. «أَنَا أَمَلٌ أَنْ يَكُونَ كَذَا» یعنی میل و خواست من این است و این‌طور می‌خواهم که فلان قضیه این‌چنین شود و اوضاع این‌گونه گردد؛ اما اگر گفته شود: «مُنِيَّتِي أَنْ يَكُونَ كَذَا» یعنی نهایت و آخرین درجه میل و اراده من که از صمیم قلبم برمی‌خیزد، آن است که فلان مسأله این‌چنین شود.

سرزمین «منا» را هم به همین جهت منّا می‌گویند که آرزوهای انسان در آنجا ظهور و تبلور پیدا می‌کند.<sup>۱</sup>

## مُنِيَّةٌ و نهایت آرزوی امام سجّاد علیه السّلام

مُنِيَّةٌ و نهایت آرزو و خواست امام سجّاد علیه السّلام در این دنیا چیست؟ حضرت می‌گوید: وضعیّت من این‌طور است که از طرفی نسبت به تفضّل و لطف و عنایتی که تو به من کردی خود را گناهکار و کم‌آبرو و کم‌حیاء می‌بینم و از آن‌طرف هم کرم و رأفت و رحمت و اسعه تو را مشاهده می‌کنم؛ لذا آرزوی من این است که تو مرا به وصال و قرب خودت برسانی.

چطور اینکه حضرت در دعاها و دیگر خود نیز مطلب را به این کیفیت بیان کرده‌اند. در مناجات خمسة عشر، مناجات محییّن، حضرت به پروردگار عرض می‌کنند: «إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَ مَنْ ذَا الَّذِي أُنْسَ

---

۱- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ماده المنی و الأمل.

## بِقُرْبِكَ فَابْتَغِي عَنْكَ حَوْلًا؟!

مناجات خمسة عشر و به خصوص مناجات محبین را بخوانید. حضرت در آنجا به نحوی عجیب مطالب و مسائل فیما بین بنده و پروردگار و کیفیت قرب را بیان می کنند؛ به طوری که وقتی انسان این دعاها را می خواند، نه اینکه صرفاً از این دنیا بدش بیاید بلکه جداً دنیا برای او مهوَّع خواهد شد.

شما یکی از دعاهاى خمسة عشر امام سجّاد علیه السّلام را بخوانید و ترجمه آن را هم در صورتی که ترجمه خوبی باشد<sup>۱</sup> نگاه کنید و مفاهیم آن را در نظر بیاورید؛ واقعاً خواهید دید که ائمه ما این مطالب را بیخود و بی جهت نمی گویند و یک چیزی هست که این مطالب را به این کیفیت بیان می کنند. ائمه این دعاها را برای ما گفته اند، امام سجّاد علیه السّلام این ادعیه خمسة عشر را برای ما فرموده است.

### سیره بزرگان در قرائت ادعیه خمسة عشر

بسیاری از بزرگان این ادعیه خمسة عشر را در قنوت نماز شب خود می خواندند. بنده خود به یاد دارم که مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - این ادعیه خمسة عشر را نه تنها در نماز بلکه در بسیاری اوقات می خواندند. گاهی نشسته بودند و ما یک مرتبه می دیدیم که به دنبال مفاتیح می گردند و نمی دانستیم برای چه می خواهند؛ وقتی مفاتیح را به ایشان می دادیم می دیدیم باز کردند و بدون مقدمه

---

۱- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸؛ زاد المعاد، ص ۴۱۲؛ مفاتیح الجنان (مناجات نهم از مناجات خمسة عشر) ص ۱۲۴. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۴۲، تعلیقه:

«[بار پروردگارا، کیست که شیرینی محبت تو را چشیده باشد و غیر تو را برای خود اختیار نماید و کیست که لذت انس و قرب تو را به دست آورده و از تو روی گرداند؟! مترجم]»

۲- بسیاری از ترجمه ها را که بنده دیده ام الی ماشاء الله اشتباه دارد.

شروع به خواندن یکی از همین دعاهاى خمسة عشر (دعاى مریدین، محبّین، عارفین ... ) کردند و بعد از قرائت یک یا دو دعا، کتاب را می بستند و کنار می گذاشتند. آری، این بزرگان هستند که می فهمند حضرت سجّاد علیه السّلام در این عبارات چه مطالبی را بیان کرده است و ما آن حلاوت قرب ذات پروردگار را آن چنان که حضرت سجّاد و اولیای الهی ذوق کرده اند نجشیده ایم؛ امّا بالاخره این قدر را می فهمیم که یک چیزی هست و آنان این مطالب را بدون جهت نگفته و نخواسته اند با این عبارات، ما را سرگرم کنند.

حضرت می گوید: اصلاً مگر می شود کسی در قرب و نزدیکی حریم تو مأوی گرفته باشد و به دنبال حرف و نقل های دنیا برود؟! و می خواهند این واقعیت را برای ما بیان کنند که: تا کی می خواهید در این دنیا مثل کرم در هم بلولید و بر سر یکدیگر بکوبید و به انواع تهمت ها متهم نمایید تا اینکه یکی را بالا برده و دیگری را بر زمین بکوبید؟!!

### **غفلت از ادعیه حضرت سجّاد علیه السّلام، عامل تحزّبها و کشمکشها**

باری، این دنیای ما است و ای خاک بر سر دنیا و اهل دنیا! اگر کسی واقعاً یک شب از همین ماه رمضان یکی از دعاهاى امام سجّاد را بخواند، دیگر امکان ندارد این کارها را بکند و اصلاً خجالت می کشد که دیگر پشت سر این و آن حرف بزند و علیه دیگران مقاله بدهد؛ تمام اینها بدین جهت است که ما از حقائق دینی خود غفلت کرده ایم. همه این یارکشیها، تحزّبها، بدهستانها، کشمکشها، قیامها و اقدامها علیه یکدیگر - آن هم از شیعیانی که خود را متسبب به همین امام سجّاد می کنند - همه و همه ناشی از غفلت است. آن وقت این دُول خارجه و مردم

آنها به ما چه می گویند و با چه دیدی به ما می نگرند؟!<sup>۱</sup>

۱- امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳۲:

«مگر ما نمی دانیم که حکومت اسلام بر اصل و اساس حکومت حضرت امیرالمومنین علیه السلام پایه گذاری می گردد، پایه هایش عین صدق و راستی می باشد؟! اگر از این محور بیرون گردد حکومت علی نیست!

داخل و خارج، ما را باید آن طور که هستیم بشناسند؛ زیاده و کم موجب رسوایی و ریختن آبروی ماست. بیاییم - شما را به خدا سوگند - جوش اسلام و مسلمین را برون از حد نخوریم و با شایعات کاذبه در صدد حفظ و صیانت اسلام برنیاییم، وگرنه در این معرکه خواهیم باخت! چراکه دشمنان ما در شیطنت از ما شیطان تر هستند. اگر با دروغ و شیطنت بخواهیم آنها را به زمین بزینم به خطر افتاده ایم؛ زیرا بر فرض اقوائت شیطنت شان، آنها ما را به زمین خواهند کوفت.

راه صدور انقلاب، صدق و درستی است که بدون مایه تبلیغی، خارجیان حتی یهود و نصاری و سایر دولت های کفر را خاضع می کند و ملت ها را به خود می کشاند؛ چون حقانیت اسلام و رسول الله را عملاً در وجود ما مشاهده می کنند. و اما اگر با غیر صدق بخواهیم آنها را تسلیم نمائیم ابداً امکان ندارد؛ چراکه راه غیر صدق را ایشان بهتر می دانند، تازه اطلاعی جدید هم بر دروغ ما پیدا می نمایند.

آورده اند که: چون انگلیس ها پیشنهاد کردند راه آهن را از جنوب تا بندر جز (گز) احمدشاه قاجار بکشد و او مشروحاً معایب این راه را تذکر داد و گفت:

مصلحت راه آهن ایران، شرقی به غربی است، و تجارت هند را به ایران و ترانزیت ایران کمک می کند، ولی راه آهن جنوب به شمال فقط جنبه نظامی و سوق الجیشی دارد و بر مصلحت ملت ایران نیست، و من نمی توانم پول ملت را گرفته و یا از خارج وام بگیرم صرف راه آهنی که فقط جنبه نظامی برای انگلیس ها دارد بکنم.

وزیری که حامل پیغام بود به سلطان احمدشاه عرض کرد که:

با این صراحت هم نمی شود به وزیر مختار انگلیس جواب یأس و منفی داد! خوب است یک قدری ملایم تر جواب داده شود.

سلطان احمد شاه قدری تأمل کرده، سپس در جواب می گوید:

آقا! آنها هم من و هم تو را بهتر از خودمان می شناسند؛ اگر غیر از این جواب داده شود، خواهند فهمید که به آنها جواب دروغ داده ایم. بهتر این است که به همین صراحت گفته شود

حضرت عرضه می‌دارد: «پروردگارا، من خود را و جایگاه و ارتباط خود را با تو پیدا کرده‌ام، و تو را نیز به کرم و جود و رأفت و رحمت شناخته‌ام؛ پس آرزوی مرا برآورده کن!»

«وَقَدْ رَجَوْتُ؛ و به تحقیق امید دارم» با معنای «رَجَوْتُ؛ امید دارم» و معنای «أَرْجُو؛ در آینده امید پیدا خواهم کرد» تفاوت می‌کند.

«رَجَوْتُ» دلالت بر ماضی می‌کند و کلمه «قَدْ» بر روی فعل «رَجَوْتُ» آن را مؤکد کرده و به معنای ماضی استمراری تحقیقی و واقعی درآورده است.<sup>۱</sup> یعنی: «این رجاء در من محقق شده و واقعیت پیدا کرده که تو مرا نسبت به آرزویم سرافکننده و سرشکسته نمی‌کنی؛ فَحَقَّقَ رَجَائِي، حال که امید من این است، این امید و آرزوی مرا برآورده کن، زیرا برای تو کاری ندارد.»

### حکایتی عجیب در باب استجاب دعا

یک وقتی ما در منزل مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله علیه - در سر سفره نشستیم بودیم. در آن زمان مرحوم آقا به هر کسی که سفره در منزل او بود می‌گفتند: دعا کنید. خوب به خاطر ندارم که در آن روز من یا شخص دیگری دعا را شروع کردیم که: خدایا چنین و چنان کن. در این هنگام یکی از افرادی که در آنجا نشسته بود گفت: «بابا، یک دعایی بکن که برآورده شود!»

یک دفعه آقای حدّاد یا مرحوم آقا - یکی از اینها - به او گفتند:

مگر قرار است تو اجابت کنی که می‌گویی یک دعایی بکن که برآورده شود؟!

اجابت را دیگری می‌کند و برای او هم فرق نمی‌کند!

---

که من با این نقشه هیچ‌گونه موافقت ندارم.

۱- معنی اللیب، حرف القاف.

واقعاً عجیب است که بعضی چقدر تنگ نظرند؛ آخر مگر تو می خواهی استجابت کنی؟! مگر برای خدا فرق می کند که ما یک دعا کنیم یا چند دعا؛ یک چیز بخواهیم یا چند چیز؟! مگر برای او فرق می کند که آن حاجات ما از چه سنخ مسائلی باشد؟! وقتی از خدا می خواهیم، چرا آن بهتر و بالاترش را که همان رسیدن به مقام معرفت و اتصال به ولایت و حقیقت و تجرّد و توحید است نخواهیم؟! لذا به طور کلی یکی از دستورات سلوکی برای افراد این است که همیشه بالاتر را از خدا بخواهند.

### یأس و ناامیدی، سوءظنّ به خداست

سابقاً عرض شد که: گاهی بعضی رفقا می آیند و مطالبی را از این قبیل مطرح می کنند که: آقا اگر ما به این مطالب عمل کنیم، آیا می رسیم؟ یا اینکه: آقا ما که قابل نیستیم برسیم! و یا اینکه: بعضی از افراد را دیده ایم که آمده اند و بعداً انحراف پیدا کرده اند و این موجب ناامیدی ما می شود!

بنده از این نوع عبارات به قدری عصبانی می شوم که می خواهم همان جا بر فرق آنها بکوبم! و إن شاء الله از این پس هم دیگر کسی از این گونه مطالب نگوید. چرا باید این طور باشد، و چرا باید در ما یأس و ناامیدی پیدا شود، و چرا باید این فکر را به خود راه دهیم که: شاید ما مشمول افرادی هستیم که مورد سَخَط و غضب خدا قرار گرفته اند؟! این سوءظنّ به خداست، و مؤمن نه تنها به خدا سوءظنّ ندارد بلکه حسن ظن دارد. ما باید همیشه حالت وعده و بشارت و امید را در خود و سایر افراد زنده کنیم.<sup>۱</sup>

۱- الکافی، باب حسن الظن بالله، ج ۲، ص ۷۱:

«ابن محبوب عن جميل بن صالح، عن بُرید بن مُعاویة، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: وَجَدْنَا فِي



بعضی‌ها فقط کلمه «نه!» از دهانشان بیرون می‌آید و زبان آنها فقط به آیه یأس می‌گردد: ای بابا، این حرف‌ها را رها کن و به دنبال کار خود برو، آخر که دیده و که شنیده، حالا تو هم این راه را برو ببینیم چه کار می‌کنی و آن وقت ما فرداروزی به تو خواهیم گفت، و نظیر این عبارات. این‌گونه افرادی که فقط از دهانشان بوی یأس می‌آید، بدبخت‌ترین انسان‌ها هستند، و همین قدر به شما بگویم که خدا بیچاره‌تر از

---

کتابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ وَهُوَ عَلِيٌّ مِنْبَرِهِ:  
”وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ، وَ رَجَائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ، وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ. وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ تَقْصِيرِهِ مِنْ رَجَائِهِ وَ سُوءِ خُلُقِهِ وَ اغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ. وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ بِاللَّهِ إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ، يَسْتَحْيِي أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ يَخْلِفَ ظَنَّهُ وَ رَجَاءَهُ. فَأَحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ.“

ترجمه: «از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: در کتاب علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای منبر خویش فرمود:

”سوگند به آن کسی که جز او معبودی و خدایی نیست، به هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشد، مگر به سبب حسن ظنش به خداوند و امیدواریش به او، و حسن خلقش، و کف نفسش از غیبت مؤمنین.

سوگند به آن کسی که جز او معبودی و خدایی نیست، خداوند هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نکند، مگر به سبب سوءظنش به خداوند و تقصیرش نسبت به رجاء و امیدواری به او، و بدخلقیش، و غیبت نمودنش مؤمنین را.

سوگند به آن کسی که جز او معبودی و خدایی نیست، ظن و گمان هیچ بنده‌ای نسبت به خدا نیکو نشود، مگر اینکه خداوند نیز همراه با همان ظن بنده مؤمن خود باشد (و هرگونه که بنده او به او گمان برد، خداوند هم با او رفتار کند)؛ زیرا خداوند کریم است و همه خیرات به دست اوست، و او از اینکه بنده مؤمنش بدو گمان نیک برد و او خلاف گمان و امید بنده‌اش رفتار کند، حیا می‌کند. پس به خداوند حسن‌ظن داشته باشید و به سوی او رغبت کنید!“ (محقق)

اینها خلق نکرده است و اینها بسیار نادانند!

چرا نباید زبان انسان به امید و بشارت و حسن بگردد؟! نه آقا جان! حال که در این راه آمدی خدا کمکت می‌کند و دستت را می‌گیرد؛ بنابراین به خدا توکل کن و با مجاهدت و پیگیری، این راه را به پایان ببر.

در بعضی افراد این بیماری و مرض یأس است که بر آنها غلبه کرده و باید آن را از بین ببرند، و از بین بردن آن نیز کاری ندارد؛ زیرا انسان می‌تواند حال خود را تغییر دهد و آن حالت رحمت خدا را پیش آورد.

در روایات آمده است که: با افرادی دوست و رفیق شوید که دائماً امید شما را تقویت کنند و همیشه زبانشان به خیر بگردد.<sup>۱</sup>

کسانی که شما در حرکات و رفتارها و صحبت‌هایشان امید را مشاهده می‌کنید، برای سیر انسان بسیار مفید هستند. به عکس، افرادی که در صحبت‌هایشان حالت نفی دارد و دائماً بر سر انسان می‌کوبند و پیوسته در آن توقع و انتظار و در حرکت او حالت تشکیک و تردید ایجاد می‌کنند، برای سیر انسان بسیار خطرناک و مضرّ می‌باشند.<sup>۲</sup>

**مرحوم حدّاد: «افراد رهنمی که ایجاد شک و شبهه می‌کنند، همگی**

**خسرالدنیا و الآخره خواهند شد.»**

الان این قضیه یادم آمد که یک شب در کربلا خدمت مرحوم آقای حدّاد بودیم و ایشان از همین مسأله صحبت می‌کردند که:

---

۱- الکافی، ج ۲، باب من تکره مجالسته و مراقبته، ص ۶۳۹.

۲- رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۸۰؛ آیین رستگاری، ص ۱۴۱ الی ۱۴۵؛ اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۷۹.

اگر تو نسبت به این مسأله شک داری، چرا دائماً این شک خود را به دیگران منتقل می‌کنی؟! آخر به دیگران چه کار داری؟! بگذار افراد به حال خود باشند و راه خود را بروند.

مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: «این‌گونه افراد (افرادی که رهنز هستند و دائماً شک و شبهه و تردید در افراد ایجاد می‌کنند و مسائل را برای آنان به نحو غیر واقعی جلوه می‌دهند) همگی خسرالذّنبیا و الآخره خواهند شد!»

این وسوسه‌های پی‌درپی و ایجاد شبهه و شک در افراد (اینها همه‌اش حرف است، آیا واقعاً تا به حال کسی را دیده‌ای که خبری یا مطلبی داشته باشد، والله که ما چنین چیزی ندیده‌ایم) به چه منظور است؟! اگر تو خود می‌گویی که نسبت به این راه شک و شبهه داری، چرا به اینجا می‌آیی و به جاهای دیگر نمی‌روی؟! کسی برای آمدن تو به اینجا نامه فدایت شوم و کارت دعوت نفرستاده است! این افراد در زمان پیغمبر و ائمه علیهم السّلام هم بودند و ایجاد شبهه می‌کردند و منافقین از همین دسته افراد بودند. این کار غلطی است؛ انسان باید به همه امید بدهد.

### میزان در رجا و امیدواری

البته آن امیدی هم که باعث شود انسان بر خطا و گناه و عصیان متجرّی شود غلط است. امیرالمؤمنین فرمود:

فقیه واقعی (فردی که حقیقتاً به فقه و فهم و معرفت دینی رسیده است، نه فقیه اصطلاحی که مرجع تقلید باشد) آن کسی است که در صحبت و کردارش، از طرفی مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند و از طرف دیگر آنان را نسبت به گناه متجرّی ننماید.<sup>۱</sup>

---

۱- نهج البلاغه، حکمت ۹۰؛ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۳:

«و قال عليه السّلام: الفقیه کُلُّ الفقیه من لم یقنطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، و لم یؤیسهم من رُوحِ اللَّهِ، و

یعنی شخص باید در هر دو جهت تعادل را نگاه دارد، منتهی جنبه رحمت خدا را باید به نحوی مطرح کند که مانع وسوسه شیطان برای انحراف شود؛ زیرا درست است که شخص دارای دو جنبه امید و ترس است، ولی درعین حال ممکن است شیطان وسوسه کند.

بنده مطلبی را در حدود سی چهل سال پیش در یکی از نوشتجات خطی مرحوم آقا می خواندم که ایشان از قول مرحوم آیه الله انصاری - رضوان الله علیهما - نقل کردند که ایشان می فرمودند:

### کلام مرحوم انصاری درباره حقیقت شیطان

شیطان فردای آن شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معراج فرمودند، شیطان نزد آن حضرت آمد و گفت: می خواهم شما را نصیحتی کنم؛ آیا دیشب منبری بلند را در آسمان دیدی که واژگون شده بود؟ حضرت فرمودند: بلی؛ نصیحتت چیست؟

گفت: می خواهم بگویم که مبدا به این عبادات خود فریفته شوی! من در آن وقتی که خدا را عبادت می کردم و هنوز مطرود نشده بودم این منبر متعلق به من بود و من در بالای آن مردم را موعظه می نمودم و هر وقت که تسبیح از دستم می افتاد (البته این تعبیر اشاره به یک معانی خاصی دارد و مراد این تسبیح صد دانه ای ظاهری نیست) فوراً ده هزار ملک هجوم می آوردند تا آن تسبیح را بردارند و به دست من بدهند، و چقدر از ملائکه در تحت فرمان من بودند و

---

لَمْ يُؤْمِنَهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.

أمیر المؤمنین علیه السلام گفت: شخص فقیه، آن فقیهی که تمام مراتب فقاها را حائز باشد، کسی است که مردم را از رحمت خداوندی نومید نگرداند و از وزش نسیم گوارا و دلنشین که از ناحیه عدل و کرم او بوزد، مأیوس نکند و از مکر و انتقام خدا ایمن ننماید.»

در کارهایشان از من اطاعت می‌کردند.<sup>۱</sup>

یا رسول الله می‌دانی چرا منبرم واژگون شد و مرا از بهشت بیرون کردند؟ خداوند برای آنکه من به خود مغرور شدم و به جهت یک خطایی که از من سر زد و تمرّدی که نمودم، مرا مطرود ساخت و به این روز انداخت که می‌بینی؛ بنابراین مواظب باش که مبدا تو به خودت مغرور گردی و این عبادت‌های زیاد، تو را فریب ندهد و گول این عبادات را بخوری! شیطان این را گفت و رفت.

مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند:

شیطان مجسمه شرّ است و ابدأ محال است از او خیری تراوش کند. شیطان ذاتش اضلال کننده و اغوا کننده است و از چنین موجودی نصیحت بر نمی‌آید (چه آن کسی که ذاتاً چموش است هیچ‌گاه خیر و هدایت را به انسان القا نمی‌کند) لذا می‌خواست در این کلام خود که ظاهرش نصیحت است حتی در رسول خدا نیز یأس ایجاد نموده و آن حضرت را اغوا کند، و ضمناً بفهماند که هر قدر درجات رفیع و منزلت عالی گردد این عبادات تو هیچ فائده‌ای ندارد؛ زیرا من به مراتب بیشتر از تو عبادت می‌کردم ولی همه آنها از بین رفت و با یک خطا و گناه به این روز افتادم و این خدا خدایی است که یک مرتبه ممکن است تو را از درگاه خود دور کند، حال تو حساب کار خود را داشته باش!<sup>۲</sup>

کار شیطان همین است که ایجاد یأس می‌کند و نسبت به هر کار خیری که انسان می‌خواهد انجام دهد می‌گوید: افراد بسیاری این کارها را کردند ولی آخرش چه شد؟ تا انسان می‌خواهد نافله بخواند او را وسوسه می‌کند که: افراد بسیاری که

---

۱- ملائکه مراتب مختلفی دارند: ملائکه مقرب و ملائکه‌ای که با سلسله مراتب، بعد از آنها هستند.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۱۵.

این نوافل را بجا می‌آوردند و این راه را می‌رفتند و احوال آنها هم در کتاب‌ها نوشته شده است، بالاخره چه شدند؟

من باب‌مثال یکی از همین افرادی که مرحوم آقا هم در کتاب روح مجرد آورده‌اند قضایا و صحبت‌هایی با مرحوم آقا داشت که اصلاً من نمی‌توانم آنها را در این مجلس بیان کنم.<sup>۱</sup> خوب این افراد مراحل را طی کرده و مسائلی را متوجه شده بودند، ولی عاقبت آنها ختم به خیر نشد.

### حالات و سرگذشت بلعم باعورا

قضیه بلعم باعورا را شنیده‌اید؛ او حالاتی داشت و مستجاب‌الدعوه بود. این شخص که قرآن درباره او می‌فرماید: «وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»<sup>۲</sup> همان بلعم باعورا است که می‌خواست علم و معرفت و توانی را که خدا به او داده بود، علیه پیغمبر و ولی خدا: حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، به کار بندد. عجباً! تو که این توان را از طرف خدا به دست آورده‌ای، حال چطور می‌خواهی با آن ولی خدا را به زمین بزنی؟! خدا به تو این توان و معرفت و نفس را داده و تو را مستجاب‌الدعوه نموده که می‌توانی آن را اعمال کنی و در قضایا تأثیر بگذاری!

معنای مستجاب‌الدعوه بودن او این نیست که بنشیند و از خدا بخواهد که:

---

۱- گاهی برای ما موقعیتی دست می‌داد که بعضی صحبت‌های ایشان با مرحوم آقا را که قرار بود ما بفهمیم می‌شنیدیم.

۲- سوره الاعراف (۷) آیه ۱۷۵. ترجمه:

«و برای آنها بخوان سرگذشت کسی را که ما آیات خود را به او دادیم و او خود را از آن آیات تهی ساخت، پس شیطان هم او را دنبال نمود و سرانجام از گمراهان گردید.» (محقق)

خدایا فلان کار را بکن و «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»<sup>۱</sup> بخواند و خدا هم بگوید: بسیار خوب، حال استثناءً برای تو پیرانتزی باز کردیم و دعای تو را مستجاب می‌کنیم؛ بلکه مستجاب‌الدعوه بودن به این معناست که او خود دعا می‌کند و خود مطلب را درست می‌کند، خود می‌برد و خود هم می‌دوزد. وقتی دستش را روی مریض می‌گذارد و می‌گوید خوب شو، خوب می‌شود.

**شفاگرفتن مرحوم آیه الله شیخ بهاء‌الدین محلاتی به واسطه قرائت حمد**

**یکی از رفقای مرحوم علامه طهرانی**

یکی از رفقای مرحوم آقا که از شاگردان مرحوم آقای انصاری بود، چنین حالات و وضعیتی داشت و در سفری به شیراز رفته بود.

مرحوم آیه الله شیخ بهاء‌الدین محلاتی<sup>۲</sup> - رحمة الله علیه - در شیراز مرجع تقلید بود و بسیار مرد معروف و بزرگی بود و با مسأله عرفان هم خیلی موافقتی نداشت؛ ایشان کسالت قلبی داشت و در منزل خوابیده بود.

بعضی از اطرافیان به ایشان گفتند: آقا یک چنین شخصی هست که سوره حمد را می‌خواند و مریض خوب می‌شود. ایشان هم اسم این شخص و انتساب او را به عرفان شنیده بود و لذا قدری ابروی خود را در هم کشید و چندان توجهی نکرد. تا اینکه قدری گذشت و بر شدت درد ایشان افزوده شد و دیدند قلب درد

---

۱- سوره النمل (۲۷) صدر آیه ۶۲. روح مجرد، ص ۲۶۷:

«یا آن کس که دعای بیچارگان و درماندگان را برآورده می‌کند - در صورتی که او را بخوانند - و گرفتاری و مضرت را از آنان برمی‌دارد؟»

۲- مرحوم آیه الله حاج شیخ بهاء‌الدین محلاتی مرد خوبی بود و در آن مسائل سنه چهل و دو و قضایای انقلاب هم خیلی فعالیت کرد و اقداماتی به عمل آورد و یکی از افراد مرتبط در آن زمان با مرحوم آقا - رضوان الله علیه - همین مرد بزرگ بود.

مسأله جدی است، گفتند: حال عیبی ندارد، بگویید بیاید ببینیم مسأله چیست!

درد ما این است که وقتی ناله‌مان به آسمان رفت تازه می‌گوییم عیبی ندارد بیاید ببینیم مسأله چیست؛ درد ما را خوب کند هر که می‌خواهد باشد حتی اگر صوفی هم هست اشکالی ندارد. آخر عزیز من، برو مطلب آنها را بشنو! آخر تو که می‌گویی این صوفی است آیا با او صحبت کرده‌ای؟! تو که اصلاً او را به خانهاات راه نمی‌دهی چگونه حکم می‌کنی که او صوفی و درویش است؟!!

ایشان اصلاً صوفی و درویش نبود، سید معمم، اولاد پیغمبر؛ نه موی بلند و سبیل بلند داشت و نه تبرزین و کلاه هفت‌ترک و دوازده‌ترک و امثال آن. همان‌طور که بعضی به ما نسبت می‌دهند که فلانی سبیل می‌گذارد. امان از حرف مردم که بدون حساب و کتاب یک چیزی می‌گویند و عده‌ای هم مانند گله گوسفند آن را قبول می‌کنند! امان از حرف مردم و امان از این عوام!

علی‌ای‌حال از ایشان دعوت کردند و ایشان به منزل مرحوم محلاتی آمد و نشست و بعد از سلام و احوال‌پرسی شروع کرد به شوخی و مزاح کردن و گفت: خوب، شنیده‌ام کسالت دارید و از پا افتادید؟

مرحوم محلاتی دید ایشان نه سبیل بلند دارد و نه موی بلند و بنده خدا مثل افراد دیگر است، لذا کمی یخس باز شد و گفت: بله آقا! به شما زحمت دادند و شما را اینجا آوردند!

ایشان از روی مزاح گفت: نه، خیلی خوشوقت شده‌ایم؛ مگر اینکه قلب‌تان درد بگیرد تا سراغ ما بفرستید و به ما اظهار لطف بفرمایید!<sup>۱</sup>

---

۱- من ایشان را دیده بودم - خدا رحمت کند - خیلی اهل شوخی و مزاح و مطایبه بود، و مطالبی را که در نفوس و نیت افراد بود می‌خواند. در یک برهه‌ای هم با مرحوم آقا خیلی رفیق و صمیمی بودند، ولی بعداً مسائلی پیش آمد که باعث شد که دیگر ارتباطشان کم شد و در همان زمان سابق



آن بنده خدا هم قدری خجالت زده شد و گفت: حال شما عفو کنید!  
ایشان گفت: ما یک حمدی می خوانیم ولی شفا به دست خداست و تا دستش  
را بر روی قلب مرحوم آقای حاج شیخ بهاء الدین محلاتی - رحمة الله علیه -  
گذاشت و سوره حمد را خواند، ایشان بلند شد و نشست، و دید عجباً، اصلاً قلب  
او دردی ندارد!

مرحوم محلاتی در این حال تازه یک مقداری به ایشان إرادت پیدا کرد و  
گفت: عجب! پس میان اینها هم افرادی هم پیدا می شوند که این چنین هستند، و  
شروع کرد به بیان اتهاماتی که مردم به او بسته و دروغ‌هایی که به او نسبت داده  
بودند.

ایشان وقتی که این قضایا را برای پدر ما تعریف می کرد بنده هم نشسته  
بودم؛ می گفت:

مرحوم محلاتی مطالبی را به من می گفتند که اصلاً من تعجب می کردم که  
چطور این مسائل را به دروغ و تهمت به من نسبت می دهند! و اما نسبت به  
بقیه بزرگان چه می گفتند که اینها در مرام خود چنین و چنانند، عبادت و  
نمازشان به نحو مخصوصی است، و چه مطالبی عجیب و غریب!  
من به آقای حاج شیخ بهاء الدین گفتم: به پیر و به پیغمبر، من تقلید می کنم!  
ایشان پرسیدند: شما از چه کسی تقلید می کنید؟  
من گفتم: از آسید محمدحسین طهرانی.

---

- قبل از انقلاب - به رحمت خدا رفت.

به یاد دارم که سنگ قبر ایشان را هم مرحوم آقا نوشتند؛ چون آقا زاده ایشان خدمت مرحوم آقا  
رسید و تقاضای کتابت کرد. ایشان هم انشایی برای سنگ قبر او نوشتند: «این مضجع شریف و  
تربت منیف آرامگاه بدن...» انشایی که البته در خور جایگاه و موقعیت خود آن مرحوم بود؛ زیرا  
مرحوم آقا گزافه گو نبودند و بیهوده هم چیزی را نمی نوشتند.

ایشان گفت: عجب! عجب! پس شما از آقای آسید محمدحسین تقلید می‌کنید!

در اینجا یک دفعه مرحوم آقا به ایشان فرمودند: «چرا اسم من را بردید؟ نباید اسم من را مطرح می‌کردید.»

خلاصه اینکه یا مرحوم آقا هم با این انتساب بد نام شدند و یا اینکه باعث شد آن شخص از این اتهامات و شایعات تطهیر شود.

این مطلب بسیار عجیبی است؛ آخر ایشان که عوام نبودند، عالم و درس خوانده و مثلاً مرجع مردم بودند! ببینید چقدر عجیب است که یک فرد عالم و درس خوانده، به بدیهی‌ترین چیز که: آقا تا خودت به یک مطلب نرسیدی به حرف کسی گوش مده، عمل نمی‌کند.

**تحقیق در اتهامات و شایعات از بدیهی‌ترین اموری که حتی خواص به آن**

### **عمل نمی‌کنند**

ما به بدیهی‌ترین مطلب عمل نمی‌کنیم؛ اگر حتی یک حمّال و جاهل نادان هم مطلبی را بگوید که برای ما معجب است، آن را می‌پذیریم و فوراً قبول می‌کنیم، و این بسیار بسیار عجیب است. آقا جان، تحقیق کنید! به ما گفته‌اند: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»<sup>۱</sup>! پس این مباحث اصولیتان کجا رفته است؟! مباحث حجیت خبر واحد و استدلالات شیخ و دیگران چه شده است؟!

مرحوم شیخ انصاری از آیه شریفه: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» می‌خواهد

---

۱- سوره الحجرات (۴۹) قسمتی از آیه ۶. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۲۶۲:

«اگر فاسقی برای شما خبری را بیاورد، درباره آن تحقیق به عمل آورید.»

چنین استفاده کند که اگر عادل خبری را آورد «فَلَا تَبَيَّنُوا»<sup>۱</sup> البته باید دانست که این آیه دلالت بر مفهوم مخالف یعنی حجیت خبر عادل نمی‌کند؛ بلکه این آیه فقط دلالت بر الزام تبیین در خبر فاسق می‌کند و راجع به عادل اثبات ندارد، و لذا حجیت آن را باید از ادله دیگر اثبات نمود.

شما به چه دلیلی اخبار دروغ و اتهامات را علیه این سید اولاد پیغمبر، اهل نماز و روزه و اهل صلاح می‌پذیرید؟! آیا این صحیح است که ما بدون تحقیق هر حرف چرند و مزخرفی را بگوییم؟! چگونه وقتی این شخص «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را تا «وَلَا الضَّالِّينَ» می‌خواند، یک‌دفعه بیمار از بستر خود بلند می‌شود ولی ما می‌خوانیم شفا نمی‌یابد؟! قضیه چیست؟! چون او نفس دارد و سوره حمد را درست می‌خواند و ما آن را درست نمی‌خوانیم!

**پیوسته شدن دست قطع شده هشام بن عدی، به واسطه قرائت حمد**

### أمیر المؤمنین

در جنگ صفین یکی از دو دست هشام بن عدی همدانی قطع شده بود و خوب لابد این را نتوانسته بود تحمل کند؛ نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

یا علی دستم قطع شده!

حضرت آن دست قطع شده را گرفتند و چیزی خواندند و آن دست را به جای خود چسبانده!

گفت: یا امیرالمؤمنین چه خواندید؟

حضرت فرمودند: «فاتحة الكتاب!»

---

۱- فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۱۶.

گویی آن را کوچک شمرد، گفت: حمد خواندی؟!  
در این هنگام بلافاصله همان دست قطع شد و حضرت هم او را به حال خود گذاشته و رفتند.

این به جهت عدم رعایت ادب او بود نسبت به مقام ولایت امیرالمؤمنین؛ زیرا آنچه که موجب شفای او بود قرائت حمد از دریچه نفس امیرالمؤمنین بود، و حضرت در واقع آن حمد خود را پس گرفتند و دست او هم قطع شد تا اینکه او ادب شود. انسان بی ادب سرش به سنگ خواهد خورد.

### بینایی چشم با عصبی خشک شده در اثر معجزه امام رضا علیه السلام

روزی در مشهد صحبت از معجزات امام رضا علیه السلام به میان آمد<sup>۱</sup> و یکی از چشم پزشکیان مشهد این قضیه را برای من نقل کرد:

روزی بیماری به ما مراجعه کرد و ما چشم او را معاینه کرده و دیدیم که اصلاً آن عصبی که در انتهای شبکه ریتین و نقطه زرد وجود دارد و از ماکولا<sup>۲</sup> که تو خالی و مجوف است برای مغز می رود و به دو قسمت چپ و راست تقسیم می شود، به طور کلی خشک شده و به هیچ وجه کار نمی کند.  
خلاصه آن شخص آن قدر به امام رضا علیه السلام توسل پیدا کرد تا اینکه حضرت او را شفا دادند.

ما مجدداً او را معاینه کردیم و دیدیم او دارد می بیند ولی آن عصب هم چنان خشک است! و ما دیده بودیم که حضرت شفا می دهند اما این قسم شفا دادن، که عصب هم چنان خشک باشد و شخص بیند را ندیده بودیم!

---

۱- بنده خود تاکنون سه چهار قضیه را با چشم خود دیده ام که حضرت بیمارانی را شفا بخشیدند و دو مورد آن در مقابل چشمانم در صحن مطهر آن حضرت اتفاق افتاده است.

۲- Macula بخشی از شبکه است که بیشترین حساسیت به نور را دارد و موجب دید مستقیم و واضح می شود. لکه زرد برای کارهای دقیق مثل خواندن و رانندگی لازم است.

من به او گفتم خوب، حضرت می‌خواستند به شما این چشمه را هم نشان دهند و بگویند که گمان نکن قدرت ما به آنچه که تا به حال می‌دیدید محدود است، ما می‌توانیم بدون عمل جراحی و لیزیک و چسباندن پرده و بستن ماکولا شفا دهیم؛ اینها که چیزی نیست چیزهایی بلدیم که شما از آن اطلاع ندارید!

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند شما هم می‌توانید نه تنها این امورات را بلکه آن علوم را از من فرا بگیرید، ولی به شرط اینکه شیعه خالص من باشید.

بنده در طول زندگی ده‌ها مورد، آن‌هم نه از اولیاء بلکه از بچه‌مکتبی‌های این راه مسائلی را - حتی احیاء موتی - مشاهده کرده‌ام که تا به حال برای کسی نگفته‌ام. اینکه امام رضا علیه السلام را در شفا دادن کور محدود نمایم موجب عار آن حضرت خواهد بود، و پایین آوردن مقام و منزلت امام رضا علیه السلام در حد شفا دادن چشم و معالجه دیسک و سایر امراض، شایسته آن حضرت نیست؛ متبھی از باب اینکه تمامی این امور در تحت ولایت آنها است، نقل این مطالب موجب توجه به مقام ولایت آن بزرگواران خواهد شد.

### إِذْنُ أَحْيَاءِ مُوتِي فِي مَوْتِهِ عِيسَى، يَعْنِي تَنْفِيذَ ارَادَةِ خَلَاقِيَّتِ

وقتی که خداوند به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام اذن احیای موتی را می‌دهد، معنایش این است که مشیت و اراده خلاقیت خود را در این مظهر تنفیذ می‌کند؛ نه اینکه بگوید: در اینجا انجام بدهید و در آنجا انجام ندهید!

به عبارت دیگر: اِذْنٌ يَعْنِي هِمَانَ ارَادَةِ وَ مَشِيَّتِي كَمَا يَرَوْنَ أَنَّهُ رَا فِي الْأَشْيَاءِ بِه نَحْوُ كُنْ وَ جُودِيَّةِ أَعْمَالِي كُنْ. "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذًا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ"،<sup>۱</sup> همان نفوذ کلمه کُنْ و جودیه را در نفس یک شخص قرار می‌دهد؛ خواه

---

۱- سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. معاد شناسی، ج ۶، ص ۵۱:

ولیّ باشد و خواه چنان که افرادی از این کارها می کردند و اهل ولایت هم نبودند به مقام ولایت نرسیده باشد.

و اما حضرت عیسی که ولی خدا است و قطعاً به مقام ولایت رسیده است؛ لذا خداوند به او می فرماید: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي»<sup>۱</sup> یعنی تو خلق می کنی و تو درست می کنی. گل را همان گونه که کودکان این چنین می کنند برمی داری و ترکیب می کنی و به شکل یک کبوتر و گنجشک و امثال آنها درمی آوری، «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» یک دفعه می بینی این گل به صورت کبوتری درآمد که دارای بال پا و منقار و چشم و سایر اعضا و جوارح است. این مسأله شعبده هم نیست، والا اگر شعبده بود پرواز نمی کرد و حال آنکه این مرغ پرواز می کند و حرکت می کند.

کاری که ما می کنیم فوت کردن است و لذا آن گل ولی همین طور سر جای خود باقی می ماند و تازه بیشتر خشک می شود؛ اما کار حضرت عیسی فوت کردن نیست، دمیدن نفسی است.

بنابراین حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام که این کارها را انجام می دهد به إذن خداست و این إذن در مورد هر کسی نیست؛ لذا حافظ می فرماید:

---

«این است و جز این نیست که امر خداوند برای ایجاد چیزی را که اراده کند، این است که به او بگوید: بشو! و به مجرد این گفتار، می شود.»

۱- سوره المائده (۵) قسمتی از آیه ۱۱۰. معادشناسی، ج ۵، ص ۳۰۷:

«ای عیسی به یاد آور آن زمانی را که تو از گل مثل صورت پرنده ای می ساختی به إذن من، و پس از آن در او می دمیدی و بدین جهت آن گل دمیده شده به إذن من به صورت پرنده ای به پرواز در می آمد.»

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد<sup>۱</sup> پس «إذن خدا» به معنای «وجود ارادهٔ تنفیذ کنندهٔ خواسته شخص» است؛ یعنی اول خواست برای تحقق یک موضوع خارجی برای شخص پیدا می‌شود و سپس ارادهٔ منفذ می‌آید و آن را تنفیذ می‌کند و صورت خارجی به آن می‌دهد. حال صحبت در این است که عین همین کار را چنان‌که بنده به چشم خود دیده‌ام، اولیاء خدا هم انجام داده و می‌دهند، و هیچ فرقی بین آنها نیست جز این که او پیغمبر است و این نیست؛ یعنی ولی خدا همان کاری را می‌کند که او به همان کیفیت انجام می‌دهد!<sup>۲</sup>

زنده شدن شیر و دریده شدن حاجب مأمون به ارادهٔ منفذ امام رضا

### علیه السلام

امام رضا علیه السلام اشاره می‌کند به تصویر دو شیری که بر روی پرده است و تبدیل به دو شیر واقعی می‌شوند و حمید بن مهران را دو لقمه خود می‌کنند و در شکم خود جا می‌دهند و از حضرت می‌خواهند که مأمون را هم به او ملحق کنند؛ حضرت می‌گویند: بایستید و همان یکی بس است؛ این با ما کار دارد. مأمون از دیدن آنها غش کرد و روی زمین افتاد.<sup>۳</sup>

---

۱- دیوان حافظ، غزل ۱۴۳.

۲- و اینک ما وارد آن مطالب نمی‌شویم؛ چراکه از اصل بحث خارج خواهیم شد و بایستی آن مطالبی را که در صدد بیان آن بودیم پیگیری کنیم.

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۷۰؛ معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۲۸:

«داستان زنده شدن شیر و دریدن حاجب مأمون را در کتاب عیون أخبار الرضا در باب چهلم (طبع سنگی) ص ۳۴۵ آورده، و شیخ حرّ عاملی در کتاب إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات در باب بیست و پنجم، در معجزات حضرت امام رضا علیه السلام، در جلد ششم، ص ۵۵ از کتاب عیون

آخر با امام شوخی می‌کنی و پا روی دم شیر می‌گذاری؟! اراده حضرت که این کار را می‌کند همان اذن پروردگار است، و این خداست که به او فرموده: **أَنْتَ تَخْلُقُ الْأَسَدَ مِنَ الصُّورَةِ بِإِذْنِي!**

به عبارت دیگر: اذن پروردگار در این مجلای تنفیذ اراده، همان قدرت امام است بر انجام این عمل؛ این را می‌گویند اذن، و این اذن در امثال بنده نیست و هرچه به پرده‌ای که نقش شیر در آن است فوت کنیم، فقط پرده قدری تکان

---

روایت کرده است.

اما اصل روایت در کتاب *عیون* چنین است که مرحوم صدوق روایت می‌کند از ابوالحسن بن قاسم المفسر، از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار، و این دو نفر از دو پدرشان، و آن دو پدر از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از پدرش حضرت علی بن محمد، از پدرش حضرت محمد بن علی علیهم السلام، و حضرت روایت را مفصلاً ذکر می‌کنند تا می‌رسند به آنکه:

حاجب مأمون که مأمور بود در مجلس، حضرت رضا را تحقیر کند به آن حضرت گفت: مردم برای تو معجزاتی اثبات می‌کنند که برای احدی از مردم غیر از تو اثبات نکرده‌اند؛ گویی معجزه‌ای مانند معجزه حضرت ابراهیم که مرغان کشته شده را زنده کرد آورده‌ای؟! اگر راست می‌گویی پس امر کن به این دو شیر و آنها را زنده کن و بر من مسلط گردان! و مقصود حاجب دو صورت شیری بود که روبروی هم بر مسند مأمون نقش کرده بودند.

حضرت به غضب درآمده و به آن دو صورت صدا زدند: "بگیرید این فاجر را، و این مرد فاجر را طعمه خود قرار دهید و از او عین و اثری باقی نگذارید!"

آن دو شیر برجستند و آن مرد را پاره کرده طعمه خود قرار دادند و استخوان‌های او را خرد کرده و جویدند و او را خوردند و خون او را لیسیدند. و مردم تماشا می‌کردند و همه در تحیر و حیرت فرورفته بودند و پس از آن خدمت حضرت ایستادند و عرض کردند: "ای ولی خدا در روی زمین! آیا امر می‌کنی که با مأمون نیز این عمل را انجام دهیم؟"

مأمون از استماع این سخن غش کرد، و حضرت فرمودند: "بایستید!" و آنها به حال خود برگشتند. - الحدیث. - «پایان متن منقول از معاد شناسی»



می خورد.

کار هر بز نیست خرمن کوفتن      گاو نر می خواهد و مرد کهن

حال، ما خود را در مسند امام رضا علیه السّلام نشانده ایم درحالتی که هیچ کاری از ما ساخته نیست. آخر عزیز من! آن امام رضا علیه السّلام بود که چنین کرد و دمیدن ما نهایتاً پرده را به حرکت درمی آورد، و آن شیر هم در دل خود به ما می خندد.

اما وقتی امام رضا علیه السّلام می آید دیگر مسأله فرق می کند و به مراتب بالاتر از آن إذنی را که خدا به حضرت عیسی داد "فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي" به آن حضرت عنایت می نماید. حضرت عیسی به گرد امام علیه السّلام هم نمی رسد؛ امام رضا کجا و حضرت عیسی کجا!

باری، إذن پروردگار در اراده خلقت اشیاء، از ناحیه او می آید و در نفس امام رضا علیه السّلام تمکّن می یابد، و از دریچه نفس او آن مشیّت الهی جامه عمل می پوشد؛ و لذا تا به چیزی می گوید بشو (شیر شو، کوه شو، دریا شو، آسمان شو، زمین شو، ای ماه دو نیم شو و ای خورشید برگرد) می شود. این نوع اوامر و فرمانها، همان إذن است که خدا در قرآن بیان فرموده است.

### تفسیر و معنای إذن الهی در فرهنگ قرآن

إذن این نیست که فرضاً امام رضا علیه السّلام دست به دعا بردارد و دعای "أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ" را بخواند و خدا هم بگوید: چون تو این دفعه خیلی التماس کردی، من هم این صورت را تبدیل به شیر می کنم؛ این طور نیست و این دوئیّت است.

در اینجا یک حقیقت واحد است و همان هم عمل می کند، یک ولایت است

و همان هم عمل می‌کند. ولایت پروردگار و امام علیه السّلام وحدت دارد، و مقصود از کلمه "بِإِذْنِي" همان اراده و مشیّت پروردگار است که از نفس امام طلوع می‌کند.

من باب مثال الان بنده در عین اینکه یک نفر هستم اراده می‌کنم این لیوان آب را بردارم و به دهانم که خشک شده نزدیک کنم و جرعه‌ای از آن را بنوشم. در اینجا نیازی به دعا و "أَمَّنْ تُجِيبُ" نیست که من بگویم خدایا تشنه‌ام و خدا هم بگوید من به تو إذن دادم که این لیوان را برداری و رفع عطش کنی؛ بلکه همین که من دستم را می‌آورم و لیوان را برمی‌دارم یعنی إذن پروردگار. همین که شما به من نگاه می‌کنید و چشم دوخته‌اید تا ببینید من چه مطالبی را مطرح می‌کنم یعنی إذن پروردگار؛ این معنا معنای إذن است.

اگر إذن او نبود الان چشم شما بسته بود و مرا نگاه نمی‌کردید، و گوش شما صحبت‌های مرا نمی‌شنید و این مطالب را به ذهن و مغزتان نمی‌رساند؛ این دیدن و شنیدن و قدرتی که ذهن شما دارد و الان فکر می‌کند و مطالب من را می‌سنجد و روی آن تأمل و تفکر می‌کند، یعنی إذن پروردگار. ببینید چقدر معنا معنای وسیعی است؛ این ولایت است.<sup>۱</sup>

پس إذن پروردگار حالتی خاص نظیر اجازه دادن ما نسبت به یکدیگر نیست؛ بلکه إذن او إذن تکوینی است که عبارت از همان تسرّی ولایت مطلقه و کلّیه در مرآئی و قوالب جزئیّه است. به عبارت دیگر: ولایت کلّیه و مطلقه‌ای که نزولش از

---

۱- اگر در این مطالبی که می‌گویم خوب دقت شود - و مخصوصاً اهل فضل دقت کنند - آن وقت برای مطالبی که در جلسه گذشته عرض شد و برای آنچه که در ادامه إن شاء الله خواهیم گفت سودمند خواهد بود.

نفس امام بوده و در صورت اعیان و اشکال خارجی تحقق می‌یابد را، إذن می‌گویند. اینکه من الان صحبت می‌کنم، به جهت إذنی است که ولایت به من داده است؛ پس نفس صحبت کردن من یعنی إذن و اجازه، یعنی باز شدن راه و تحقق یک امر خارجی به واسطه حقیقت ولایت.

### معنای اعتباری إذن در عرف

بنابراین، تمامی إذن‌هایی که ما در بیرون می‌بینیم، همه اعتباری است؛ یکروز اجازه می‌دهند و یکروز پس می‌گیرند. من باب‌مثال می‌گویند: به شما اجازه می‌دهیم که شما فلان کار را انجام دهید و یا وارد این کتابخانه شوید و کتاب مطالعه کنید، و یا اینکه می‌گویند: إذن می‌دهیم که از فلان وسیله نقلیه و یا منزل و امثال آن استفاده کنید؛ اما دو ساعت که گذشت اتمام وقت را اعلام می‌کنند.

**حمل نمودن إذن تکوینی و حقیقی در قرآن، بر إذن اعتباری در عرف غلط است**

به‌طورکلی تمامی این إذن و اجازه‌هایی که در میان مردم است، إذن‌های اعتباری است؛ آن‌وقت ما هم آیات قرآن را حمل بر یک معنای اعتباری می‌کنیم، و این چقدر غلط است!

معانی آیات قرآن حقیقی است و در اینجا معنای إذن همان تحقق صورت خارجی و تنزل ولایت پروردگار در نفس ولی است؛ نه اینکه معنا معنای اعتباری باشد. یعنی همان‌طور که ولایت پروردگار خود در خارج اعمال امور می‌کند، این ولی هم الان همان‌طور و به همان کیفیت است.

### کیفیت قبض روح توسط حضرت عزرائیل علیه السلام

همه ما می‌دانیم حضرت عزرائیل (ملک‌الموت) قبض روح می‌کند و در آن

شبهه‌ای نداریم؛ در قرآن داریم: «قُلْ يَتَوَفَّنُكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ».<sup>۱</sup> البته چنانکه در آیه دیگر می‌فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّنُهُمُ الْمَلَائِكَةُ»<sup>۲</sup> ملک‌الموت برای خود جنود و افراد و زيردستانی دارد که هر کس به دست ملکی از آن ملائکه و به سببی از اسباب قبض روح می‌شود؛ مثلاً عده‌ای را در فلان جزیره به وسیله سونامی و عده‌ای را در رودبار به سبب زلزله قبض روح می‌کنند. بالاخره حضرت ملک‌الموت برای از بین بردن و قبض روح، راه‌های زیادی بلد است و منحصر به یک راه نیست: یکی به واسطه فروآمدن سقف بر سر او، و دیگری به سبب بلعیده شدن در زمین و دیگری به جهت خفه شدن در جوی آب، قبض روح می‌شوند. حضرت ملک‌الموت آیادی زیادی دارد؛ همه کسانی که در بیمارستان‌ها مریض‌ها را می‌کشند،<sup>۳</sup> یا کسانی که بمب می‌اندازند و مردم را می‌کشند از آیادی و اعوان و جنود ملک‌الموت هستند.<sup>۴</sup>

۱- سوره السجده (۳۲) صدر آیه ۱۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۲۰۱:

«بگو ای پیغمبر که شما را می‌میراند و جان شما را می‌گیرد آن فرشته مرگی که بر شما گماشته شده است و مأموریت قبض روح شما را دارد، و پس از آن به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید نمود.»

۲- سوره النحل (۱۶) صدر آیه ۳۲. ترجمه:

«آن کسانی که فرشتگان موت می‌خواهند قبض ارواح آنها را بنمایند...» (محقق)

۳- دیروز در روزنامه‌ای می‌خواندم که: در یکی از شهرستان‌ها کودکی سه ساله که برای عمل لوزه بستری شده بود، به واسطه إهمال پزشکان مبتلا به مرگ مغزی شد و از دنیا رفت.

۴- معادشناسی، ج ۱، ص ۲۱۰:

«اراده ازلی حضرت حق در ملک‌الموت ظهور پیدا می‌کند و از او به یکایک از ملائکه قبض روح بر حسب اختلاف آنها در قبض روح مؤمن و کافر و منافق و عادل و فاسق که به اشکال و صور مختلفی هستند ظاهر می‌گردد. پس این ظهورات در طول هم قرار دارند نه آنکه در عرض هم

مجتمع گردند و سپس بالاستقلال یا بالاجتماع قبض روح کنند. ملک الموت مظهر اسم «القابض» یا «الممیت» است و فرشتگان دگر مظاهر جزئیة این اسم هستند. در کتاب/احتجاج\* شیخ طبرسی (ره) روایتی را بسیار مفصل نقل می‌کند از زندیقی که به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و اشکالات بسیاری داشت، و از جمله اشکالاتش این بود که در قرآن مجید مطالب و اخبار متناقضی است و اگر آنها را جواب دهید من در دین شما داخل می‌گردم. و از جمله اعتراضاتش همین ادعای تناقض در آیات توفی و قبض ارواح و عامل آن بود.

می‌گوید: أَجِدُ اللَّهَ يَقُولُ: "قُلْ يَتَوَفَّنَا مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ"، و خداوند در جای دیگر می‌گوید: "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا"، "الَّذِينَ تَتَوَفَّنَهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ" و آنچه نظیر و شبیه این آیات در قرآن است. در بعضی قبض روح را برای خود معین فرموده و در بعضی برای ملک الموت و در بعضی برای ملائکه.

حضرت فرمودند: اما آنچه از تناقض در این آیات و آیه "تَوَفَّنَهُ رُسُلُنَا" و "الَّذِينَ تَتَوَفَّنَهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ" بیان کردی، پس بدان که خداوند تبارک و تعالی اجل و اعظم است که خودش به‌دست خود در این امور مباشرت کند. فعل فرستادگان خدا و فرشتگان، فعل خداست؛ چون آنها به امر خدا عمل می‌کنند.

پس خداوند از میان فرشتگان عده‌ای را برگزیده تا سفیر و واسطه بین حضرت او و مخلوقاتش بوده باشند، و آنها همان عده‌ای هستند که خدا درباره آنها می‌فرماید: "اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ".

پس کسانی که از اهل طاعت خدا باشند، متولّی و متصدّی قبض روح آنان ملائکه رحمت خواهند بود، و کسانی که از اهل معصیت باشند متولّی قبض روح آنان ملائکه نعمت و عذاب خواهند بود.

و ملک الموت، اعوان و کمک کارانی دارد از ملائکه رحمت و از ملائکه نعمت که به امر او قبض روح می‌کنند، و فعل آنها فعل اوست و هرچه بجای آورند منسوب به اوست. و بنابراین، فعل ملائکه فعل ملک الموت بوده و فعل ملک الموت فعل خداست؛ چون خداست که می‌میراند و قبض ارواح و نفوس می‌کند به‌دست هر کدام از فرشتگانی که بخواهد، و عطا می‌کند و منع می‌کند و ثواب می‌دهد و عذاب می‌کند به‌دست هر یک از بندگانش که بخواهد.

البته ما فعلاً در صدد بحث از این مسأله نیستیم؛ سخن ما اکنون در کیفیت عمل خود حضرت عزرائیل علیه السّلام است. وقتی جناب ملک الموت می‌آید و فرضاً بیمار هم در بستر مرگ افتاده و وصیت کرده و از همه اطرافیانش خداحافظی کرده و در حال گفتن شهادتین است، چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد که یک دفعه می‌بینیم چشمانش بسته شد و قلبش ایستاد و مغزش کار نمی‌کند؟!

حضرت ملک الموت به واسطه ولایتی که خدا در او قرار داده است، بر روح مسلط می‌شود و بین روح و بدن فاصله می‌اندازد و آن را از بدن جدا می‌کند. روح نه تنها از بین نرفته، بلکه ایستاده و بازماندگان خود را نگاه می‌کند و می‌گوید: چرا گریه می‌کنید؟! من زنده‌ام و در کنار شما هستم! حتی این ارواح جنازه خود را تشییع نیز می‌کنند و همراه با جنازه خود وارد قبر می‌شوند.

در اینجا مسائل بسیار بسیار مهمی است؛ ان شاء الله خداوند چشم بینا و بصیرت باطنی عنایت کند تا ببینیم آنچه را که ائمه علیه السّلام راجع به این مسائل فرموده‌اند، مویه مو حقیقت داشته و سرسوزنی با واقعیت اختلاف ندارد.

حال آیا این عملی را که حضرت ملک الموت انجام می‌دهد، با اذن پروردگار است یا بدون اذن او و از پیش خود؟! آیا به صورت سلیقه‌ای است که چرتکه‌ای بیاندازد و ببیند اگر فردی پیر است، بگوید: تو خیلی پیر شدی و بیش از حد عمر کردی و تو باید بیست سال پیش می‌مردی؛ اما به یک جوان که می‌رسد، بگوید: نه،

---

و به درستی که فعل اماناء خدا عین فعل خداست، هم‌چنان که می‌فرماید: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»<sup>۱</sup> و هیچ چیز را اراده نمی‌کنید و اختیار نمی‌نمایید مگر آنکه خدا او را اراده فرموده و اختیار می‌نماید.

\* الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۴۴. - پایان متن منقول از معاد شناسی.

حیف است و هنوز از او خیلی کارها برمی آید؟!

بدیهی است که عمل او با اذن خدا و روی حساب است، و نسبت به هر کسی که مأذون باشد او را قبض روح می کند و اگر مأذون نباشد جان او را نمی گیرد.

**ملک الموت و اولیاء خدا، هر دو به یک اذن و به یک کیفیت، قبض روح**

**می کنند**

آن اذنی که خدا به او می دهد و به واسطه آن جانها را می گیرد همان اذنی است که به حضرت عیسی داده شده است. تنها تفاوت این دو اذن در این است که حضرت عیسی برای احیاء و اِماتة اذن داشت، اما حضرت ملک الموت فقط اِماتة می کند و اذن احیاء ندارد؛ آنکه اذن احیاء دارد ملک مقرب دیگری است.

اِماتة حضرت ملک الموت یعنی آن ولایتی را که پروردگار در نفس او قرار داده است در مورد بندگان اِعمال و اِجرا می کند و به راه می اندازد. نه اینکه مانند ما در کار خود گیر کند و دست به دعا بردارد و ختم "أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ"<sup>۱</sup> کند و تقاضای قبض روح افراد را - مخصوصاً نسبت به بعضی افراد که به راحتی جان نمی دهند - کند که: خدایا، قبض روح این فرد فقط از عهده تو برمی آید، پس جانش را بگیر و خدا هم دعای او را مستجاب نماید؛ بلکه همین قدرت و اراده و استعدادی که او برای انجام فعل اِماتة دارد، ولایت بر اِماتة است و این را ولایت و اذن و اجازه بر اِماتة می گویند.

حال صحبت در این است که چه بسا ممکن است این اِماتة (میراندن، کُشتن، از بین بردن) را که خداوند در ملک الموت قرار داده است، در غیر ملک الموت هم وجود داشته باشد.

---

۱- سوره النمل (۲۷) صدر آیه ۶۲.

## میراندن مار توسط مرحوم قاضی، نمونه‌ای از تجلی اسم الممیت

مرحوم قاضی با مرحوم آقا شیخ محمدتقی آملی در بیرون مسجد کوفه حرکت می‌کردند تا به پشت مسجد رسیدند و در پای دیوارهای بلند مسجد در طرف قبله در بیابان خارج مسجد، روی زمین نشستند تا قدری رفع خستگی کنند. ایشان می‌گویند:

با هم گرم صحبت شدیم و مرحوم قاضی رحمة الله علیه از اسرار و آیات الهیه برای ما داستان‌ها بیان می‌فرمود و از مقام اجلال و عظمت توحید و قدم گذاردن در این راه، و در اینکه یگانه هدف خلقت انسان است مطالبی را بیان می‌نمود و شواهدی اقامه می‌نمود.

من در دل خود با خود حدیث نفس کرده و گفتم: که واقعاً ما در شک و شبهه هستیم و نمی‌دانیم چه خبر است؟ اگر عمر ما به همین منوال بگذرد وای بر ما؛ اگر حقیقتی باشد و به ما نرسد وای بر ما! و از طرفی هم نمی‌دانیم که واقعاً راست است تا دنبال کنیم.

در این حال مار بزرگی از سوراخ بیرون آمد و در جلوی ما خزیده به موازات دیوار مسجد حرکت کرد. چون در آن نواحی مار بسیار است و غالباً مردم آنها را می‌بینند ولی تا به حال شنیده نشده است که کسی را گزیده باشند.

همین که مار در مقابل ما رسید و من فی الجمله وحشتی کردم، مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - اشاره‌ای به مار کرده و فرمود: «مُتْ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ بمیر به إذن خدا!» مار فوراً در جای خود خشک شد.

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - بدون آنکه اعتنایی کند شروع کرد به دنباله صحبت که با هم داشتیم، و سپس برخاستیم رفتیم داخل مسجد؛ مرحوم قاضی اول دو رکعت نماز در میان مسجد گذارده و پس از آن به حجره خود رفتند. و



من هم مقداری از اعمال مسجد را بجای می آوردم، و در نظر داشتم که بعد از  
بجا آوردن آن اعمال به نجف اشرف مراجعت کنم.

در بین اعمال ناگاه به خاطرم گذشت که آیا این کاری که این مرد کرد واقعیت  
داشت یا چشم‌بندی بود مانند سحری که ساحران می‌کنند؟ خوب است بروم  
ببینم مار مرده است یا زنده شده و فرار کرده است؟!

این خاطره سخت به من فشار می‌آورد تا اعمالی که در نظر داشتم به اتمام  
رسانیدم، و فوراً آمدم بیرون مسجد در همان محلی که با مرحوم قاضی -  
رضوان الله علیه - نشسته بودیم، دیدم مار خشک شده و به روی زمین افتاده  
است؛ پا زدم به آن دیدم ابداً حرکتی ندارد.

بسیار منقلب و شرمنده شدم برگشتم به مسجد که چند رکعتی دیگر نماز  
گزارم، نتوانستم؛ و این فکر مرا گرفته بود که واقعاً اگر این مسائل حق است،  
پس چرا ما ابداً بدانها توجهی نداریم.

مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - مدتی در حجره خود بود و به عبادت مشغول،  
بعد که بیرون آمد و از مسجد خارج شد برای نجف، من نیز خارج شدم. در  
مسجد کوفه باز به هم برخورد کردیم، آن مرحوم لبخندی به من زده و فرمود:  
«خوب آقا جان، امتحان هم کردی، امتحان هم کردی؟!»<sup>۱</sup>

حال صحبت در این است که بین کار مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - و  
بین کار حضرت عزرائیل چه فرقی وجود دارد؟ این عمل مرحوم قاضی که به مار  
می‌فرماید: «مُتْ بِإِذْنِ اللَّهِ» و آن مار هم می‌میرد و چشم‌بندی هم نیست، با آن کاری  
که حضرت عزرائیل ملک مقرب خدا انجام می‌دهد چه فرقی می‌کند؟  
حال چه موافق عرفان باشید و یا مخالف، این قضیه اتفاق افتاده است و

---

۱- معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۳۰.

مرحوم قاضی این کار را کرده و بالاتر از آن را هم انجام داده است؛ بنابراین بیهوده مخالفت نکنید و آبروی خود را هم نبرید.

پاسخ آن است که هیچ فرقی نمی‌کند! همان‌ذنی را که خدا به حضرت عزرائیل برای قبض روح افراد داده، همان‌ذنی را به مرحوم قاضی برای قبض روح داده است و هر دو یک کار را انجام می‌دهند و عمل خارجی آنها در این عالم یکی است و این را که دیگر ما به چشم خود داریم می‌بینیم.

اگر به جای مرحوم قاضی حضرت عزرائیل این کار را انجام می‌داد، آیا ما عزرائیل را عتاب می‌کردیم که چرا چنین کردی؟! پس چرا اگر آقای قاضی این کار را بکند، مسأله‌ای دیگر در ما پیدا می‌شود؟

### **سر داستان حضرت موسی و خضر، ملاک برای حجیت فعل اولیاء**

بجاست که ما در داستان حضرت موسی و خضر خوب فکر کنیم که چه قضیه‌ای بوده است؛ اگر به این سر رسیدیم مشکل ما حل خواهد شد. وقتی که حضرت خضر آن طفل را کُشت و حضرت موسی به او اعتراض کرد، اگر به جای حضرت خضر عزرائیل این کار را می‌کرد، باز هم حضرت موسی به او اعتراض می‌کرد؟!!

اگر عزرائیل بی‌چند ده ساله‌ای را بکُشد و از بین ببرد، باز هم ما اعتراض می‌کنیم؟! شکی نیست که بالاخره عزرائیل او را به واسطه افتادن از پشت بام یا

غرق شدن در رودخانه یا سقوط در چاه و یا با مرضی مثل وبا و دیفتری<sup>۱</sup> او را قبض روح می‌کند؛ حال اگر به جای عزرائیل حضرت خضر می‌آمد و این بچه هفت ساله را می‌کشت، کاه دود راه می‌انداخت که آیا به تو هم می‌گویند پیغمبر؟! به تو هم می‌گویند عبد خدا!؟!

مگر چه شده، هر دوی اینها که یکی است؟! عمل خارجی این است که این بچه هفت یا ده ساله، فوت کرد و از دنیا رفت؛ قضیه چیست که اگر عزرائیل این بچه را بکشد و فرضاً در رودخانه‌ای غرق شود یا در چاه بیفتد یا از پشت بام پرتاب شود و یا به واسطه یک میکرب از پا دربیاید گویی هیچ مسأله‌ای اتفاق نیفتاده و عوامل و اسباب را در این امر مؤثر می‌دانند و ابداً به گردن عزرائیل نمی‌اندازند،<sup>۲</sup> اما اگر حضرت خضر بیچاره آمد و چاقو را برداشت «فَقَتَلَهُ»<sup>۳</sup>، یک مرتبه فریاد حضرت موسی بالا می‌رود که: عجبا! عمل خلاف شرع، آن هم چه خلاف شرعی: کشتن بچه بی‌گناه!؟!

- 
- ۱- چند سال پیش در زمان مرحوم آقا فرزند هفت ساله و معصوم یکی از اقوام ما دیفتری می‌گیرد و قبل از بیمارستان داخل ماشین فوت می‌کند. چه کسی جز حضرت عزرائیل این طفل هفت ساله را قبض روح کرد؟ چرا کسی او را سرزنش نمی‌کند و تقصیرها و کوتاهی‌ها را متوجه آن پزشک بیچاره می‌کنند؟! حضرت عزرائیل در ماشین بود و تو او را ندیدی!
  - ۲- عزرائیل هم ایستاده و می‌خندد و می‌گوید: بیاندازید گردن دریا و رودخانه و چاه و میکروب و دیفتری؛ به من بدوبیراه نگویند و هرچه می‌خواهید بگویند.
  - ۳- سوره الکهف (۱۸) قسمتی از آیه ۷۴.
  - ۴- این عبارت روایت هم نیست که گفته شود سند ندارد؛ آیه قرآن است و هیچ حرفی هم در آن نیست، می‌فرماید: «فَقَتَلَهُ»؛ پس او را کشت.

از آن طرف خضر هم می‌خندد و کار خودش را انجام می‌دهد و در جواب حضرت موسی می‌گوید: قرار شد که حرف نزنم و خودت قول دادی، و حضرت موسی هم می‌پذیرد تا اینکه بالاخره حضرت خضر علتش را می‌فرماید.

اما اینکه چرا ما در آن صورت با عزرائیل کار نداریم و اگر همین عمل او را کسی دیگر انجام دهد همه چیز ما به هم می‌ریزد، ان شاء الله بماند برای جلسه آینده.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ

